

خلیج فارس؛ میزبان بیداری چهارم عربی؟

سید محمد هوشی سادات^۱

استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۵ - تاریخ تصویب: ۹۴/۴/۲۱)

چکیده

جهان عرب در قرون اخیر سه موج بیداری را پشت سر گذارده که بیداری نخست عربی به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول و با هدف کسب استقلال کشورهای عربی از امپراتوری عثمانی به اوج رسید. در موج دوم که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، این کشورها با رویکرد پان‌عربیسم در پی رهایی از سلطه استعمار بودند. دو موج مذکور فرهنگ نخبه‌گرایانه سیاسی را بر جهان عرب حاکم ساخت که به گسترش و استحکام اقتدارگرایی انجامید. موج سوم بیداری اعراب که از سال ۲۰۱۱ ایجاد شده، نوعی تلاش بیشتر به منظور احیای کرامت انسانی و هویت در ابعاد گوناگون مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای شکل‌گرفته به شمار می‌رود. درحالی‌که امواج اول و دوم بیداری عرب بر محور قومیت‌گرایی و ملی‌گرایی رادیکال عربی استوار بود، موج سوم تحت هدایت نسل جوان و با ماهیت داخلی، دوران جلوه فرهنگ سیاسی مشارکتی، کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به‌همراه احقاق حقوق اقتصادی و مدنی، همچنین احیای هویت مذهبی محسوب می‌شود. اگرچه پادشاهان محافظه‌کار، به‌ویژه در حوزه خلیج فارس، به دنبال تسری موج سوم به این منطقه از خود مقاومت نشان دادند، به نظر نمی‌رسد در چشم‌انداز آتی عربی علی‌رغم شرایط متفاوت اقتصادی این شیخ‌نشین‌ها در مقایسه با جمهوری‌های عربی قادر باشند با موج چهارم بیداری عربی مقابله کنند که البته با سه موج پیشین بیداری نیز تفاوت‌هایی خواهد داشت.

واژگان کلیدی

بیداری چهارم عربی، بیداری‌های عربی، هویت و کرامت انسانی.

مقدمه

خیزش‌های عربی پس از سال ۲۰۱۱ در خاورمیانه و شمال آفریقا به نوعی بیداری شهروندانی اطلاق می‌شود که بیش از چهار دهه را تحت حاکمیت حاکمان مستبدی سپری کردند که با اتلاف منابع و سرمایه‌های ملی، گسترش فساد و بی‌عدالتی زمینه این قیام‌ها را رقم زدند. انقلاب‌های اخیر به دنبال خودسوزی محمد بوعزیزی، میوه‌فروش دوره‌گرد تونس، در اعتراض به بی‌عدالتی و بدرفتاری پلیس در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد که حاضر نشد کرامت انسانی خود را زیر پای بگذارد. با موفقیت اعتراضات در این کشور، دامنه تظاهرات با زنجیره‌ای از ناآرامی‌ها و در سطوح گوناگون در الجزایر، مصر، سوریه، یمن، بحرین، لیبی و عربستان سعودی ادامه یافت. اوج گسترش افقی این تحولات را پس از سقوط حسنی مبارک در فوریه ۲۰۱۱ شاهدیم. مصر به عنوان «ام‌القرای جهان عرب» و به حکم جایگاه منطقه‌ای و تاریخی خود، به‌خصوص از دهه ۱۹۵۰، پیش‌تاز تحولات جهان عرب بوده است. در حقیقت، نظام بین‌الملل شاهد بیداری دیگری در جهان عرب بود که در پی احیای حقوق و شکوه دینی، مدنی، دموکراتیک در کنار تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی است و خواهان تعیین حق سرنوشت خود به همراه اجرای قوانین شریعت و شکل‌گیری پلورالیسم در ساختارهای سیاسی اقتدارگرای خود شده‌اند. جهان عرب تا پیش از خیزش‌های اخیر که از آن به بیداری سوم عربی تعبیر شده (Ajami, 2012) و نخستین قیام‌ها در دنیای مدرن عربی خوانده می‌شود، همچنین غالباً بدون مداخله خارجی صورت گرفته‌اند (Davidson, 2011)، سه مرحله بیداری را پشت سر گذارد، که هر یک از ویژگی‌های تاریخی و شرایط اجتماعی-سیاسی خاصی برخوردار است.

نخستین موج بیداری عرب که می‌توان از آن به عنوان ناسیونالیسم قومی عرب نام برد، تا پس از جنگ جهانی اول ادامه یافت که پیامد آن نیز جدایی سرزمین‌های عربی از امپراتوری عثمانی بود. بنابراین، ساختارهای سیاسی و مرزبندی‌های عربی پس از پایان جنگ بین‌الملل اول بیانگر منافع ژئواستراتژیکی و اقتصادی لندن و پاریس بود، به جای آنکه به اولویت‌های مورد نظر اعراب توجه داشته باشد. با این همه موج نخست بیداری عرب به تمامی اهداف و آرمان‌های خود دست نیافت و تنها توانست مرحله استقلال را آغاز کند.

ناکامی موج نخست در تحقق آرمان ایجاد کشور واحد عربی، زمینه‌های موج دوم بیداری عرب را با محوریت هویت فرادولتی فراهم ساخت، هر چند رقابت‌های درونی میان سران عرب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مشهود بود (Hinnebusch, 2003: 56). پراکندگی کشورهای عرب از یک‌سو و وابستگی آن‌ها به بازیگران بزرگ نظام جهانی در کنار ناکامی اعراب در تقابل با اسرائیل در سرزمین‌های عربی فلسطینی، ظهور رژیم‌های رادیکال عربی‌خواهان

وحدت جهان عرب را رقم زد که درصدد بودند از مسیر کودتاهای نظامی به این هدف دست یابند که پیامد مهم موج دوم بیداری عربی نیز ایجاد شکاف در جهان عرب میان دو قطب رادیکال و میانه‌رو بود.

اما، موج سوم بیداری اعراب نوعی تلاش برای احیای هویت در ابعاد گوناگون در این کشورها و کرامت انسانی به شمار می‌رود. در حال حاضر، شواهد متعددی حاکی از احتمال خیزش‌های انقلابی در شیخ‌نشین‌های منطقه خلیج فارس در آینده نزدیک به چشم می‌خورد. با توجه به اهمیت راهبردی پادشاه‌های منطقه خلیج فارس می‌توان پرسش‌های ذیل را مطرح کرد:

۱. از آنجا که خیزش‌های عربی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا شکل گرفته است، تا چه اندازه پادشاهی‌های منطقه خلیج فارس تحت تأثیر این تحولات بوده است؟

۲. شرایط کنونی در شیخ‌نشین‌های منطقه را تا چه اندازه می‌توان در ایجاد بیداری آتی عربی در این حوزه تأثیرگذار دانست؟

۳. در حالی که ناآرامی‌ها تاکنون رهبران اقتدارگرا را در کشورهای تونس، مصر، لیبی و یمن از اریکه قدرت به پایین کشانده و سوریه را نیز به ورطه جنگ داخلی انداخته و دیگر کشورهای منطقه را، از جمله اردن، الجزایر و بحرین، با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته است، این تحولات در نهایت چگونه زمینه خیزش‌های نهایی را در نظام‌های محافظه‌کار عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس فراهم می‌آورد؟

۴. چگونه می‌توان نام بیداری چهارم عربی را بر انقلاب‌های آتی در پادشاهی‌های منطقه خلیج فارس اطلاق کرد و در این صورت، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با بیداری‌های اول، دوم و سوم عربی خواهد داشت؟

بنابراین، بخش نخست مقاله حاضر به بررسی چارچوب‌های نظری گوناگون در رابطه با علل شکل‌گیری قیام‌های عربی اخیر، به‌ویژه نظریه سازه‌انگاری اجتماعی، می‌پردازد. بخش دوم به خیزش‌های ضد استعماری در بیداری نخست عربی اختصاص یافته که شکل‌گیری دولت‌های پسااستعماری در قالب بیداری دوم عربی در بخش سوم تجزیه و تحلیل شده است. در بخش چهارم، بیداری سوم عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا در چارچوب دوران پس از پسااستعماری توجه شده است که تاکنون نیز به حوزه‌هایی در منطقه خلیج فارس گسترش یافته و در صورت فراگیر شدن آن در این منطقه، احتمالاً بیداری چهارم عربی شکل خواهد گرفت. در بخش چهارم به بررسی ویژگی‌های آن بر پایه شاخص‌های چارچوب نظری مقاله و در نهایت به مقایسه آن با بیداری‌های عربی پیشین می‌پردازیم.

چارچوب نظری

قیام‌های پس از سال ۲۰۱۱ در برخی کشورهای عربی با نقش‌آفرینی گروه‌های مختلف، از جمله اسلام‌گرایان، سوسیالیست‌ها، سکولارها و لیبرال‌ها شکل گرفته و تقاضاها، انتظارات، انگیزه‌ها و ایدئولوژی‌های گوناگونی را شامل می‌شود. پرواضح است که اعراب به دنبال آرمان‌ها و هویت خود بر پایه پان‌عربیسم، اسلام‌گرایی یا دیگر اندیشه‌ها بودند تا بتوانند نظم اصولی و هنجاری را حاکم کنند که در این میان، رویکرد مذهبی نیز از پتانسیل بالایی برخوردار است (Ibid: 56 & 68).

پروفسور طارق رمضان، استاد علوم اسلامی در دانشگاه آکسفورد و نوه حسن البنا بنیانگذار اخوان المسلمین، در کتاب خود درباره نقش اسلام در بیداری عربی به برخی چالش‌های اصلی اشاره دارد که در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به چشم می‌خورد، از آن جمله ماهیت دولت، نقش اسلام، و اصل اساسی تساوی حقوقی برای همه شهروندان (Ramadan, 2012: 3). وی بر این باور است که آینده دموکراسی و مردم‌سالاری در منطقه به طور عمیقی با توانایی بازیگران سیاسی اسلام‌گرا در اجرای عدالت اقتصادی و تساوی اجتماعی در ارتباط است. با این حال، طارق رمضان و ریموند هینه‌بوش این استدلال را مطرح می‌کنند که جنبش‌های اسلام‌گرا درصدد اسلام‌کردن دولت و زندگی شهروندان است (Hinnebusch, 2003: 68) که پیوستن احزاب اسلام‌گرا به قیام‌های عربی پس از ۲۰۱۱ گواهی بر این مدعاست. طارق رمضان در کتاب *بیداری عربی - اسلام و خاورمیانه جدید* با بهره‌بردن از عنوان خیزش یا قیام به جای تعبیر بهار عربی، اسلام‌گرایان را جنبشی یکدست و پیوسته نمی‌داند، البته اسلام‌گرایان اپوزیسیون نسل جدید نیز از نقش و خاستگاهی مهم در این روند برخوردارند.

به گمان اندیشمندانی مانند آصف بیات (Bayat, 2007)، استاد دانشگاه لیدن هلند، انقلاب اسلامی در ایران آزمون مهمی برای اسلام سیاسی بود که موفقیت آن در اجرای احکام فقهی مبتنی بر شریعت اسلام باعث استمرار این نوع اسلام‌گرایی خواهد شد. بنابراین، وی تحول و تغییر در میان اسلام‌گرایان ترکیه را از زمان به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در ابتدای هزاره سوم، شاهدی بر مدعای آغاز دوره پسااسلام‌گرایی ذکر می‌کند که هدف آن نیز تعامل با نهادهای مختلف درون جامعه، اعم از مذهبی و سکولار، در قالب اسلام مدنی با برجسته‌کردن حقوق شهروندان در کنار تنش‌زدایی بین‌المللی با هدف اصلاحات و توسعه اقتصادی است. «الیور روی»، اسلام‌شناس فرانسوی، نیز خیزش‌های عربی اخیر را ورود به دوره پسااسلام‌گرایی ارزیابی می‌کند. مجتبی مهدوی نیز به تلاش بر ایجاد برابری میان اسلام و مدرنیته در این رویکرد تأکید دارد و خیزش‌های عربی را در این راستا ارزیابی می‌کند (Mahdavi, 2013). به‌طور خلاصه، نظریه‌های مرتبط با پسااسلام‌گرایی بر تقویت حوزه‌های

خصوصی و مدنی و جدایی نسبی حوزه‌های مشروعیت مذهبی و سیاسی تأکید دارد (Garcia, 2012).

همان‌طور که در آخرین بخش از نظریهٔ پسااسلام‌گرایی مطرح است، مدرنیسم در درون این نظریه از جایگاه بالایی برخوردار است. رویکرد مدرنیزاسیون (نوسازی) که در برخی موارد نیز از آن به لیبرال دموکراسی تعبیر می‌شود، بر تقویت آزادی پندار و گفتار، شفافیت حداکثری، تقویت مؤلفه‌های شهرنشینی، رشد نرخ سوادآموزی، دسترسی به اطلاعات، همچنین فناوری‌های پیشرفته در جهت تحقق دموکراسی در جوامع تأکید دارد (Welzel, 2009). عاصم اوغلو و رابینسون (Acemoglu and Robinson, 2005) نیز رویکرد تساوی اجتماعی را به این روند افزودند و بر این نکته تأکید دارند که در صورت گسترش عدم تساوی و ناعدالتی در میان گروه‌های مختلف اجتماعی، احتمال خیزش در جهت تحقق مردم‌سالاری افزایش خواهد یافت. با این حال، ساختارهای سیاسی کهنه معمولاً قادر نیستند تا در مقابل فشارهای نیروهای جدید سامان‌یافته و ناشی از رشد فناوری قرارگیرند (Davidson, 2013a).

از طرف دیگر، آبراهام مازلو نیز در نظریهٔ «سلسله مراتب نیازهای انسانی»^۱، آرمان اصلی را تربیت انسان در جهت کسب مراتب والای انسانی و خودشکوفایی بیان می‌دارد که زمینهٔ رشد و تعالی را فراهم می‌آورد. البته، وی مراتبی را برای دسترسی به این هدف به صورت سلسله‌مراتب نیازها تدوین می‌کند، شامل نیازهای ابتدایی جسمانی و فیزیولوژیکی در قاعدهٔ هرم و به دنبال آن، نیازهای مرتبط با تأمین امنیت به همراه نیازهای اجتماعی شامل محبت و احساس تعلق به دیگران. در نهایت، نیاز به عزت و حرمت نفس است که در بالای هرم قرار دارد و در بالاترین سطح، هرم مذکور به حق تعیین سرنوشت، استقلال، آزادی، خودباوری، خودشکوفایی و نیاز به شکوه ختم می‌شود (Maslow, 1943; Maslow, 1954). در حقیقت، عدم تحقق این نیازها در هر مرحله‌ای زمینهٔ بروز تنش و هر گونه نآرامی را در سطح جامعه فراهم می‌آورد (Havva, 2007). بر همین پایه، انقلاب‌های عربی به دنبال نادیده‌گرفتن نیازهای فوق، متناسب با شرایط آن جامعه ارزیابی می‌شود. بنابراین، شهروندان عرب به این باور رسیده‌اند که هویت مشروع علاوه بر کرامت انسانی و حقوق آن‌ها در ابعاد گوناگون در طول سال‌ها و دهه‌های اخیر از جانب حاکمان نادیده گرفته شده است.

«شریل داک‌ورث»^۲ در کارگاه آموزشی خود که با موضوع «کرامت انسانی و احساس حقارت» در سال ۲۰۱۲، تحقیر را برخلاف کرامت بشری تعریف کرد و آن را در مناقشات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی از بیداری عربی اخیر کاملاً دخیل دانست و بر این نکته نیز

1. Hierarchy of Human Needs
2. Cheryl Duckworth

تأکید دارد که این وجه از نیازهای انسانی به هیچ عنوان قابل مذاکره نیست. وی معتقد است که موضوع کرامت با آرمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از جمله مشارکت، مرتبط است و خیزش‌های پس از سال ۲۰۱۱ در واقع، بیداری کرامت، غرور ملی، آزادی، عدالت و تساوی بوده است (Abdul Hadi, 2013: 1).

شهروندان عرب، به‌ویژه در شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس، که عموماً در تنگنای اقتصادی نیز قرار ندارند، از بی‌هویتی در حوزه‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی، از جمله نبود آزادی، عدالت و بی‌توجهی به واژه کرامت انسانی، علی‌رغم برخورداری از دارایی‌های اقتصادی، رنج می‌برند و به رأس هرم مازلو نزدیک‌تر می‌شوند (Guzansky and Berti, 2013). با این حال، به نظر می‌رسد نظریه‌های مرتبط با نوسازی و دموکراسی‌سازی از موضوع اصلی «کرامت عربی» غفلت ورزیده‌اند (Hashemi, 2013). شهروندان عرب، به دنبال کرامت، هویت و شناسایی حقوق دینی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فارغ از مرزهای جغرافیایی خود و حتی در چارچوب امت اسلامی بزرگ‌ترند، هر چند دولت‌های کنونی عرب و مرزبندی‌های سرزمینی محصول فاتحان غربی جنگ جهانی اول بوده است (Hinnebusch, 2003: 54). بنابراین، بی‌توجهی به حقوق انسانی در کنار نبود آزادی و عدالت، علی‌رغم برخورداری از رفاه اقتصادی در برخی کشورهای عربی، به کرامت انسانی آسیب رسانده و حتی نوعی انسجام اجتماعی ایجاد کرده که یادآور نظریه ابن‌خلدون در قرن ۱۴ میلادی است. وی با طرح نظریه «عصبیت» به شکل‌گیری انسجام اجتماعی و همبستگی جمعی پرداخت و بر همین پایه، حکومت آرمانی عربی تا اندازه بسیاری، برگرفته از تجلی امتزاج عقل و شرع متأثر از اندیشه ابن‌خلدون است. این ترکیب به نوعی دارای نوعی ذهنیت استعلایی سوژه در جهان عرب است که قیام‌های عربی اخیر این سوژگی را برجسته ساخته است.

انقلاب‌های یاس و نیل در تونس و مصر و حضور مردم و ارتش در میدان التحرير شهر قاهره بر ضد نظام‌های دیکتاتوری در کنار دیگر خیزش‌های مردم در لیبی، بحرین و یمن در راستای نظریه منزلت و کرامت عربی ارزیابی می‌شود (Pope, 2011). نظریه سازهانگاری که غالباً با الکساندر ونت^۱ شناخته می‌شود بر نقش هنجارها و ارزش‌ها در شکل دادن به رفتار بشری و هویت بخشی به ساختار تأکید دارد، هر چند هویت نیز پایه‌ای برای منافع تلقی می‌شود (Wendt, 1992: 398). آنتونی گیدنز^۲ نیز با عنایت به تعامل میان ساختار و کارگزار بر محترم شمردن هنجارها در جامعه تأکید دارد که در غیر این صورت، ساختار با بحران عدم مشروعیت روبه‌رو می‌شود (Giddens, 1998: 77). این نظریه در حقیقت، نقش هنجارها،

1. Alexander Wendt
2. Anthony Giddens

ارزش‌ها، کرامت و هویت را در شکل‌گیری تصمیم‌گیری‌های سیاسی برجسته می‌ستزد و به تعامل سازنده ساختار و کارگزار توجه ویژه دارد (Reus-Smit, 2009:2).

نظریه سازه‌نگاری اجتماعی که تلفیقی از نظریه‌های سازه‌نگاری و انسجام اجتماعی است، بسیاری از فاکتورهای نظریه‌های فوق را در خود پروراند است که از آن جمله می‌توان به رشد ارزش‌ها و هنجارهای مرتبط با مردم‌سالاری و نوسازی، هویت‌طلبی مذهبی و اجتماعی، گسترش باورهای اسلامی، پیشرفت در فناوری‌های رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی اشاره کرد. بر همین اساس، شکل‌گیری نسل تحصیل‌کرده جوان در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان کارگزار اصلی و هدایت‌کننده نیروهای انقلابی در خیزش‌های اخیر عربی معرفی کرد. آرمان‌های مذهبی، آرمان‌های حقوق بشری به همراه آزادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی و نبود آن‌ها در غالب جوامع عربی منطقه نیز زمینه تضعیف ساختارهای سیاسی پادشاهی و دیکتاتورهای اقتدارگرا را به عنوان کارگزار، فراهم آورد که در چند دهه اخیر بر این کشورها حکومت کرده‌اند. در جوامع سنتی عرب، مقام و نقش اجتماعی در ورای گفتمان پدرسالارانه و نظم عربی پیشامدرن متحول شد. در نتیجه، انقلاب‌ها و قیام‌های اخیر، تابعی از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی در این جوامع اقتدارگرا و نوپدرسالار است. در نتیجه، سازه‌نگاری اجتماعی بر آگاهی بشری مبتنی بر عامل هویت و کرامت در این خصوص تمرکز دارد.

کشمکش‌ها بر ضد استعمار

شکل‌گیری انجمن‌های مرتبط با جنبش روشنگری^۱ در سرزمین‌های تحت تسلط امپراتوری عثمانی در خاورمیانه و شمال آفریقا از اواسط قرن ۱۸ میلادی، زمینه تقویت قومیت‌گرایی عربی را پدید آورد. این جنبش، به عنوان کارگزار اصلی، بسترهای لازم را برای شکل‌گیری رنسانس عربی با هدف احیای خودآگاهی و هویت قومیتی در اعراب ایجاد و آن را تقویت کرد (Abdul Hadi, 2013: 3). در حقیقت، نخستین بیداری عربی با مرکزیت دمشق و از سال ۱۸۴۷ آغاز شد که البته غالباً نیز تحت نفوذ آمریکا قرار داشت و جورج حبیب آنتونیوس، مسیحی‌زاده لبنانی، برای نخستین بار این واژه را در کتاب خود موسوم به *بیداری عربی* در سال ۱۹۳۸ به کار برد و همچنان مانیفست ملی‌گرایی عرب به شمار می‌رود. بیداری نخست، رنسانسی سیاسی- فرهنگی بود که از اشتیاق به پیوستن به دنیای مدرن نشأت می‌گرفت و از سوی نهادهای تبلیغی و مدارس مذهبی خارجی ایجاد شده هدایت می‌شد. سوریه نیز از همان آغاز دوران نهضت روشنگری عرب به کانون جنبش‌های ملی‌گرایانه عربی بدل شد که البته، پیشینه

1. Enlightenment Movement

تاریخی خلافت امویان و انسجام نسبی بافت قومی در این زمینه بی‌تأثیر نبود. در نتیجه، موج نخست بیداری اعراب که با انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ تقویت شد تا پس از پایان جنگ اول و به دنبال کنفرانس سن ریمو در ۱۹۲۱ ادامه پیدا کرد که سبب جدایی سرزمین‌های عربی از امپراتوری عثمانی و استقلال کشورهای عربی شد. بیداری اعراب در آغاز، جنبه‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی داشت، اما در اوایل قرن بیستم به صورت حرکت تمام‌عیار سیاسی درآمد. مردم عرب با احساس عدم برخورداری از کرامت بشری، در قبال رشد فساد در میان حاکمان عثمانی، رشد بی‌سوادی به همراه سرکوب و بی‌عدالتی به‌ویژه در خصوص دو نژاد ترک و عرب، به پاخواستند و خواستار اصلاحات سیاسی در درون امپراتوری شدند. اما، به تدریج و با ظهور اندیشه پان‌ترکیسم ترکان جوان و رویکرد مستبدانه آن‌ها، بحث خودمختاری تحت پرچم واحد عربی را مطرح کردند (فاست، ۱۳۸۶: ۴۰-۴۱). گرچه این موج استقلال‌خواهی اعراب، پس از آن به ابزاری برای تحقق اهداف بریتانیا در خاورمیانه مبدل شد. با این حال، بیداری نخست عربی نتوانست در جهت تحقق مردم‌سالاری، آزادی و تکنوگرایی به حرکت خود ادامه دهد و به اهداف اولیه خود دست پیدا کند و تنها دستاورد آن جدایی از امپراتوری عثمانی و آغاز روند استقلال ملی بود (Muasher, 2014: 1).

خیزش پسااستعماری دولت‌های عرب

بیداری انسانی یکی از توانمندترین ابزارها به منظور ایجاد تغییرات ساختاری است. بیداری هویت پان‌عربیسم را نیز می‌توان محصول گسترش آموزش جمعی و سواد، به‌ویژه در دهه ۱۹۵۰ دانست (Hinnebusch, 2003: 58)، در نتیجه این روند به افزایش تقاضاها به منظور رویکرد نظامی‌گری در قبال امپریالیسم غرب و همبستگی فراگیر در قبال تهدید مشترکی به نام اسرائیل منجر شد (Ibid: 65-66).

ناکامی موج نخست و سرخوردگی نخبگان سیاسی عرب در تحقق آرمان ناسیونالیسم عربی به مفهوم ایجاد کشوری واحد، زمینه‌های موج دوم بیداری عرب را با محوریت هویت فرادولتی فراهم ساخت، هر چند رقابت‌های درونی میان سران عرب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مشهود بود (Ibid: 56, 66). پراکندگی کشورهای عرب از یک‌سو و وابستگی آن‌ها به بازیگران بزرگ نظام جهانی، به‌ویژه انگلستان، فرانسه و آمریکا سبب شد ناسیونالیسم رادیکال عرب شکل گیرد و موج دوم بیداری عرب آغاز شود. این موج دوم که می‌توان آن را مرحله ناسیونالیسم پان‌عربیسم با هدف وحدت و یکپارچگی جهان عرب تفسیر کرد با پیدایش ایدئولوژی‌های رادیکال ناصریسم و بعثیسم و علیه دولت‌هایی در منطقه آغاز شد که به قدرت‌های استعمارگر متعهد و وابسته بودند و به تدریج نیز به سراسر جهان عرب گسترش

یافت. نمود اساسی این بیداری نوین، به قدرت رسیدن رژیم‌های تندرویی بود که از مسیر کودتاهای نظامی به قدرت رسیدند و مطلع این تحولات نیز افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر بودند که کودتای ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ را علیه نظام پادشاهی مصر به فرجام رساندند و الگوی حرکت‌های بعدی نخبگان سیاسی و نظامی عرب را در سایر کشورهای عربی پایه‌گذاری کردند. کودتاهای ۱۹۵۸، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۸ در عراق که به ترتیب چپ‌گرایان، ناصریست‌ها و بعثی‌ها را روی کار آورد، نمونه‌ای از گسترش این روند در موج دوم بیداری عرب به شمار می‌رفت. کودتای بعثی ۱۹۶۳ در سوریه، کودتاهای نظامی در لیبی و سودان در سال‌های ۱۹۶۹ به رهبری سرهنگ معمر قذافی و سرهنگ نمیری، کودتای ناصری ۱۹۶۲ سرهنگان در یمن، پیدایش جنبش نوین مقاومت فلسطین به رهبری چهره‌هایی همچون یاسر عرفات، جرج حبش و نایف حواتمه از نمونه‌های دیگر سرایت الگوی مصری در جهان عرب بود که حتی زمینه تشکیل جمهوری متحده عربی را با حضور مصر و سوریه در ۱۹۵۸، همچنین فدراسیون جماهیر عرب را در ۱۹۷۱ ایجاد کرد. در واقع، این کودتاهای نظامی به‌طور خاص، واکنشی به روز نکبت و ناکامی نخبگان حاکم بر کشورهای عربی و تحقیر ملل عرب در قبال مسئله فلسطین در ۱۹۴۸ بود. همچنین، نظام‌های سیاسی عرب اهداف و ایدئولوژی‌های جنبش‌های چپ‌گرا را پذیرفتند که از عدالت اجتماعی، آزادی و آرمان پان‌عربیسم و شکل‌گیری وحدت عربی حمایت می‌کردند (Abdul Hadi, 2013: 1). علاوه بر این، کودتاهای نظامی مذکور، مقاومتی در قبال شکل‌گیری متحدان غربی در منطقه تلقی می‌شد که تسلط اقتصادی و سیاسی غرب از جمله پیامدهای آن به شمار می‌رفت.

کشمکش میان جمهوری‌های ملی‌گرای سوسیالیست و حامی پان‌عربیسم، از جمله عراق، سوریه، یمن، لیبی و سودان به رهبری مصر و رژیم‌های محافظه‌کار پادشاهی سنتی فنودال با ساختارهای اقتصادی رانت‌جو، شامل کویت، عمان، بحرین، اردن، و لبنان به رهبری عربستان سعودی، به مدت بیش از دو دهه جهان عرب را به خود مشغول کرد. به‌طور کلی، پادشاهان منطقه خلیج فارس، به‌طور عام، و عربستان، به‌طور خاص، از ملک سعود (۱۹۵۳-۱۹۶۴) تا ملک فیصل (۱۹۶۴-۱۹۷۵) با تندروی ناصریست‌ها و رادیکالیست‌های عراق مخالفت بودند و یکی از دلایل این نگرانی، ترس از وقوع حوادث مشابه در این کشورها و سقوط نظام‌های پادشاهی سنتی این کشور بوده است؛ رویکردی که در خصوص انقلاب‌های پس از ۲۰۱۱ نیز در این رژیم‌های پادشاهی کاملاً مشهود است. علاوه بر این، ترس از نفوذ اتحاد شوروی سابق با ایدئولوژی کمونیستی در منطقه و رسوخ اندیشه سوسیالیسم عربی در ذهن مردم این کشورها موجب وحشت پادشاهان سنتی منطقه می‌شد. جمهوری‌های تازه به قدرت رسیده عربی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به سرعت ابزارهای لازم را برای شکل‌گیری دولتی

مدرن تقویت کردند، از جمله بوروکراسی‌های پیچیده، ارتش قدرتمند، گسترش شهرنشینی و درجه‌ای از رفاه (Dodge, 2012: 3) که «الن کی تریمبرگر»^۱ از آن به «انقلاب از بالا» توسط بوروکرات‌های نظامی تعبیر می‌کند (Trimberger, 1978: 3; 41-43). این نظام‌های اقتدارگرا از توانایی به‌کارگیری مکرر خشونت بر علیه مردم برخوردار بودند و در عین حال، ظرفیت‌های نهادی برای استخراج منابع به شکل مؤثر و مرتب را نداشتند که این روند به ایجاد شبکه‌های غیررسمی و شخصی کنترل و تجهیز اجتماعی با برخورداری از ساختارهای نوپدرشاهی بر پایه دسترسی ناعادلانه به منابع دولتی منجر شد. این حامی‌گرایی^۲ همچنین، سبب اتصال نخبگان حاکم و حلقه‌های مورد اعتماد در درون جامعه و جلوگیری از ایجاد قراردادهای اجتماعی دموکراتیک میان مردم و سیاستمداران شد. بر همین پایه، فرصت‌های گوناگون به همراه هویت‌های سیاسی و اجتماعی بر اساس جایگاه افراد در ارتباط با وفاداری به شبکه‌های تحت حمایت دولت شکل می‌گرفت که چندین دهه نیز بر منطقه تسلط داشتند (G.Khouri, 2011). با این همه، عمده‌ترین پیامد موج دوم بیداری عربی، شکل‌گیری ساختارهای اقتدارگرای نظامی رادیکال و غیرنظامی محافظه‌کار در سراسر جهان عرب بود که ایجاد شکاف میان این دو قطب منطقه‌ای را به دنبال داشت و ملوکوم‌گر^۳ این پدیده را «جنگ سرد عربی» نامید (Kerr, 1965). این رژیم‌های رادیکال و محافظه‌کار عرب که در این دوره، اندیشه وحدت عربی و اسلامی را ابزار استحکام اقتدار خود قرار داده بودند، از نظر سرکوب آزادی‌های مدنی شهروندان و از میان بردن مخالفان در کنار ایجاد طبقات حاکم مرفه و رانتیر شباهت‌های اساسی با یکدیگر داشتند. با توجه به همین وضعیت، جنبش مقاومت فلسطین نیز که در ابعاد سیاسی و اقتصادی از الگوهای عربی پیروی نمی‌کرد، نتوانست در رسیدن به آرمان خود یعنی آزادی سرزمین‌های فلسطین و احقاق حقوق ملی عرب موفق شود. در دوران اوج مرحله دوم بیداری عرب، آزادی‌های عمومی، تحقق حقوق مدنی، اسلامی و اجتماعی قربانی شعارهای نافرجام رهبران رادیکال و میانه‌روی عرب، همانند وحدت عربی، همبستگی اسلامی و مبارزه با اسرائیل شد و تلاش‌های وحدت‌گرایانه مبتنی بر اندیشه سوسیالیسم عرب نیز با شکست روپرو شد. علاوه بر این، تنش‌های اعراب با قومیت‌های فارس و تُرک نیز به دنبال بیداری دوم عربی تشدید شد (احمدی، ۱۳۹۲) که سرانجام به کشمکش نظامی میان ایران و عراق در سال ۱۳۵۹ انجامید که آن را می‌توان پیامد مهم دیگر بیداری دوم عربی دانست.

-
1. Ellen Key Trimberger
 2. Clientelism
 3. Malcolm Kerr

دولت‌های عرب در دوره «پس از پسااستعمارگرایی»

ناکام‌ماندن موج دوم بیداری عرب در میان ملل این کشورها باعث ایجاد سرخوردگی شد و آن‌ها را نسبت به این گونه ایدئولوژی‌های ابزاری و شعارهای نخبگان سیاسی اقتدارگرای رادیکال و محافظه‌کار عرب بدبین کرد. در نتیجه، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، رژیم‌های مذکور و گفتمان‌های رسمی آن‌ها دچار بحران مشروعیت شد و با اعتراضات نیروهای جامعه مدنی روبه‌رو شد. از آنجا که تلاش‌های ابزارگرایانه برخی رژیم‌های عرب در مصر، الجزایر، اردن و یمن برای آغاز فضای باز سیاسی و اصلاحات از بالا در دو دهه مذکور بی‌ثمر ماند و آزمون‌های نخست انتخابات پارلمانی در این کشورها باعث به صحنه آمدن نیروهای مخالف شد، موج اصلاحات رسمی در دهه ۱۹۹۰ به سرعت فروکش کرد و به تثبیت دیکتاتورها و سرکوب گسترده احزاب و نیروهای جامعه مدنی در جهان عرب، به غیر از لبنان و تا حدودی مراکش و کویت انجامید.

با این همه، دگرگونی‌های گسترده جهانی در عرصه اطلاعات و ارتباطات و نیز فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرای اروپای شرقی و آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ که خود به گونه‌ای پیامد پدیده جهانی شدن و آثار آن بود، زمینه‌ساز رویدادها و دگرگونی‌هایی شد که در سال‌های بعد موج سوم بیداری عرب را رقم زد. برخلاف دو موج پیشین، رهبری موج اخیر نه در اختیار نخبگان سیاسی ناسیونالیست محافظه‌کار و چپ‌گرا، بلکه در دست نیروهای جامعه مدنی و مردمی، به‌ویژه با مشارکت گسترده جوانان و شهروندان طبقات پایین و متوسط کشورهای عربی بوده است. نیاز به برخورداری از برابری اجتماعی-اقتصادی، برخورداری از توزیع عادلانه ثروت و فرصت‌های شغلی، توجه به کرامت انسانی و باورهای دینی و از همه مهم‌تر آزادی‌های سیاسی واقعی که زمینه‌ساز برآورده شدن نیازها در سطوح گوناگون است، عمده‌ترین جلوه موج سوم بیداری عرب به شمار می‌رود.

مایکل بارنت^۱ نظریه پرداز سازه‌انگار، بر این باور است که دولت‌های مستقل عربی با تمسک به هنجارهایی که از هویت مشترک عربی حاصل شده، به مرحله جامعه فرادولتی وارد شدند (Barnett, 1998: 10-11; 25-7). همان‌طور که مروان المعشر، وزیر امور خارجه اسبق اردن و پژوهشگر اندیشکده کارنگی، در کتاب اخیر خود به نام *بیداری دوم عربی و نبرد برای تکثرگرایی* که در سال ۲۰۱۴ انتشار یافت، به این نکته اشاره دارد که خیزش‌های سه سال اخیر حکایت از ورشکستگی تمامی نیروهای کهنه سیاسی در جهان عرب داشته است و در واقع بیداری عربی پس از ۲۰۱۱ موسوم به بیداری سوم (Ajami, 2012)، شاهد خیزش‌هایی بوده است که از انگیزه‌ها و تأثیرات گوناگونی برخوردار بوده‌اند. قیام‌های اخیر و پیامدهای ناشی از

1. Michael Barnett

آن‌ها بر این نکته اذعان دارند که بسیاری از قهرمانان انقلابی در دوره مربوط به بیداری دوم عربی، همچنین وارثان آن‌ها به دیکتاتورهای خشونت‌طلب مبدل شدند. در واقع، اقدامات آن‌ها زمینه خیزش‌های عمومی و آغاز بیداری سوم عربی را فراهم آورد. در حقیقت، انقلابیون با تهییج و تشویق شهروندان به مقاومت و قیام بر ضد حاکمان اقتدارگرا خواهان تحقق عدالت، تساوی، کسب هویت و کرامت انسانی شدند که حتی در ماه‌های نخست، این خیزش‌های ملی جنبه منطقه‌ای به خود گرفت (El Alaoui, 2013). در نتیجه، تا ژانویه ۲۰۱۴ حاکمان در کشور تونس، مصر (۲ بار)، لیبی و یمن (در آستانه دومین بار) از اریکه قدرت به پایین کشیده شدند در حالی که خیزش‌های داخلی در بحرین و عربستان سعودی گسترش یافت و سوریه نیز به ورطه جنگ گسترده داخلی کشانده شده است. در عین حال، اعتراضات در الجزایر، اردن، کویت و مغرب نیز فرونشانده شد و سلطان‌نشین عمان نیز شاهد تظاهراتی در ابعاد کوچک‌تر بود.

از زمان آغاز هزاره سوم میلادی، انقلاب اطلاعات یا دموکراسی‌سازی اطلاعات بر اعتبار و مشروعیت رژیم‌های سیاسی عرب تأثیر بسیاری گذارد. تقویت آموزه‌های اسلامی (Ramadan, 2012: 13) در کنار رشد شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی، از جمله فیس‌بوک و توئیتر، به‌ویژه در میان نسل جوان عرب که شهروندان این کشورها از ابزارهای مذکور به «پارلمان‌های جدید» (Davidson, 2013a) یا «نهادهای مدنی حقیقی عربی» (R.Beissinger, 2012) نیز تعبیر می‌کنند. جوانان عرب با بهره‌بردن از ابزارهای مذکور، مشکلات سیاسی و اقتصادی را در کشورهای خود هدف قرار دادند و زمینه آگاهی و تجهیز شهروندان را فراهم آوردند و موج اخیر، در حقیقت، دوران جوانه‌زدن آرزوهای دیرینه برای آن‌ها محسوب می‌شود. گفتمان جدید منطقه‌ای در حقیقت، نوعی وحدت کلاسیک مبتنی بر پان‌عربیسم را احیا کرد که به‌ویژه از طریق اشکال جدید فناوری ارتباطات و پخش رسانه‌ای گسترش یافت (El Alaoui, 2013). در نتیجه، به انحصارگرایی رسانه‌ای که به منظور سانسور اطلاعات تنها در اختیار حاکمان پایان داد (Pope, 2011).

رابرت فیسک در پژوهش خود به این موضوع اشاره دارد که پنج دیکتاتور کهنه‌کار در کشورهای لیبی، عراق، مصر، تونس و یمن در مجموع حدود ۱۷۲ سال بر کشورهای خود حکومت کردند، در حالی که این رژیم‌ها به عنوان متحدان غرب، منابع بسیاری را اتلاف کردند و با اقدامات خود زمینه گسترش فساد، بی‌عدالتی و سرکوب شهروندان مخالف را فراهم آوردند (Fisk, 2011). در نتیجه شکل‌گیری ایده‌ها، هنجارها و هویت‌های نو، گروه‌های اسلام‌گرا درصدد ایجاد نظام‌های مبتنی بر اجرای شریعت اسلامی برآمدند که مهم‌ترین آن‌ها جنبش

اخوان المسلمین در مصر بود یا دست‌کم خواهان حضور گسترده‌تر در هرم قدرت و ایفای نقش بهتر بودند که می‌توان به حزب النهضة در تونس اشاره داشت.

اقتشار کم‌درآمد و فقیر جامعه نیز خواهان بهبود سریع اوضاع اقتصادی بودند و حامیان دموکراسی و سکولارها نیز از برگزاری انتخابات آزاد و تقویت نهادهای مدنی حمایت کردند. این در حالی بود که نظام‌های سیاسی حاکم قادر نبودند به مطالبات عمومی ناشی از هنجارها، ارزش و هویت‌های شکل گرفته جدید در حوزه‌های گوناگون اسلامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پاسخ دهند. بنابراین، خیزش‌های عربی پس از ۲۰۱۱ در حقیقت، نبرد هنجارها و ایده‌ها محسوب می‌شد (Muasher, 2014) که به‌طور کلی، برخلاف بیداری نخست و تا حدودی بیداری دوم عربی، جنبش‌های داخلی تحت هدایت جوانان تحصیل‌کرده، به منزله کارگزاران اصلی بیداری سوم عربی، در مقابل ساختارهای سیاسی حاکم در خاورمیانه و شمال آفریقا قرار داشت (Dodge, 2012: 10). این هنجارها، ایده‌ها و هویت‌های جدید به علت نبود آزادی‌های سیاسی، عدم توجه لازم به قوانین شریعت اسلام، محدودیت در حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، فقر اقتصادی، فساد دولتی، بیکاری و بی‌عدالتی به‌ویژه در طبقه جوان تحصیل‌کرده و ناراضی از اوضاع شکل گرفت و همانند بمب ساعتی در گسترش خیزش‌های عربی در بیداری سوم عمل کرد (Korotayev and Zinkina, 2011)، در حالی که مداخلات خارجی در ابتدا به چشم نمی‌خورد و غالب این جنبش‌ها از متن جوامع عربی برخاسته بود (Sarihan, 2012). به طور خلاصه، خیزش‌های عربی، شهروندان ناراضی عرب را که احساس محرومیت می‌کردند، گرد هم آورد که نه تنها خواهان بهبود اوضاع اقتصادی بودند بلکه مهم‌تر، خواهان دولتی بودند که حقوق دینی، اجتماعی، سیاسی، مدنی و کرامت انسانی آن‌ها را به همراه حق تعیین سرنوشت به رسمیت بشناسد.

بیداری عربی به سمت خلیج فارس؟

موج تحولات و دگرگونی‌های بیداری سوم عربی و سقوط برخی متحدان منطقه‌ای، رژیم‌های پادشاهی حوزه خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، را در آستانه تحولاتی قرار داد که همواره از بروز آن‌ها در اطراف خویش بیمناک بودند. طبیعی است کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با توجه به ماهیت حکومت‌های موروثی و پادشاهی و بر اساس مشروعیت سنتی، در مقابله با موج انقلاب‌ها و تحولاتی موضع‌گیری کنند که در صدد ایجاد حکومتی با ماهیت تجدیدنظرطلبانه و مبتنی بر تغییر معادلات موجود باشند. این شیخ‌نشین‌ها با توجه به مشابه‌بودن ساختارهای سیاسی، پایه‌های حکومت خود را در قبال تحولات پس از ۲۰۱۱ و تمایلات اسلام‌گرایانه، دموکراسی‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم منطقه متزلزل یافتند و در جهت

مقابله با آن واکنش نشان دادند که البته این عکس‌العمل‌ها نویدبخش نبودند (Davidson, 2012). در حقیقت، خیزش‌های عربی به منزله روند و نه پیامد، تأثیرگذاری خود را بر دیگر کشورهای عرب منطقه گذارده‌اند (El Alaoui, 2013). بر همین اساس، پادشاهی‌های عربستان سعودی، قطر، امارات عربی متحده و تا حدودی کویت تلاش کرده‌اند تا با مداخله در قیام‌های منطقه‌ای، به‌طور ویژه در لیبی، مصر و سوریه، این ناآرامی‌ها را مهار کنند (Ulrichsen, 2012: 2). امیرنشین‌های منطقه، به‌ویژه بحرین، عمان، عربستان و کویت، شاهد تجمعاتی بودند که بر اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اعطای آزادی‌های مدنی، حتی سرنگونی نظام تأکید داشتند.

بحرین اما، پیش‌قراول آغاز خیزش‌ها در میان نظام‌های پادشاهی منطقه بود که از ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ با عنوان روز خشم آغاز شد، در حالی که خواسته‌های اصلی معترضان بر کناره‌گیری شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه، نخست‌وزیر و پسرعموی امیر بحرین، مبتنی بود که از سال ۱۹۷۱ ریاست دولت را در اختیار داشت، و به‌طور خاص بر آزادی‌های سیاسی بیشتر به همراه عدم تبعیض در قبال شهروندان این کشور، آزادی زندانیان سیاسی و تدوین قانون اساسی جدید تأکید می‌ورزیدند. در ۱۵ مارس، هم‌زمان با ورود رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا، به منطقه، نیروهای نظامی موسوم به سپر جزیره به فرماندهی عربستان، به‌ویژه با حضور برجسته نیروهای امارات و اردن و با هدف سرکوب قیام‌ها راهی بحرین شدند. از منظری دیگر، در بسیاری از نظام‌های پادشاهی در منطقه میان حاکمان و محکومان تناسبی نسبی وجود داشت؛ اما در بحرین، خط گسل میان حاکمان اقلیت سنی با اکثریت شیعه برجسته می‌نمود.

گسترش شعله خیزش‌ها در بحرین به دیگر شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس، با خودسوزی مردی در جازان، در جنوب عربستان رقم زده شد که به دنبال آن دعوت‌هایی برای برگزاری تظاهرات ضددولتی در صفحه‌های فیس‌بوک به منظور برگزاری روز خشم در ۱۱ مارس ۲۰۱۱ صورت گرفت. افزون بر اعلام روز خشم، مجموعه‌ای از فعالان سیاسی در اقدامی بی‌سابقه، تأسیس اولین حزب سیاسی پادشاهی عربستان را اعلام کردند که البته اکثر این افراد بازداشت شدند. جمعه خشم نیز، به‌رغم محدودیت مشارکت مردمی، با تأسی به سیاست مشت آهنین امیر نایف، وزیر کشور عربستان، با شدت سرکوب شد. نظام پادشاهی سنتی محافظه‌کار سعودی فاقد قانون اساسی مکتوب و نهادهای مدنی است و در واقع، تقسیم قدرت در این کشور وجود ندارد، به طوری که نهادهای نمایندگی منتخب تنها وظیفه مشورتی دارند و توان آبستراکسیون یا اجرای سیاست‌ها را ندارند. مقامات امارات عربی متحده نیز در واکنش به تقاضاها برای اجرای اصلاحات سیاسی، شماری از فعالان حقوق بشر و فعالان برجسته سیاسی را بازداشت و سازمان‌ها و اندیشه‌های غیردولتی و مدنی را تعطیل کردند. تداوم اعتراضات خیابانی در قبال فساد دولتی و مداخلات خاندان سلطنتی در امور مربوط به پارلمان

در کویت نیز آل صباح را تضعیف کرده است و حتی انتخابات دسامبر ۲۰۱۲ نیز از جانب مخالفان و معترضان تحریم شد.

از سوی دیگر، یمن به عنوان فقیرترین دولت عربی منطقه، با جنبش‌های جدایی طلب در شمال و جنوب روبه‌رو شد، در حالی که علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور پیشین این کشور، فاقد هنر و مهارت سیاسی لازم به منظور حفظ بقای سیاسی و مصالحه با مخالفان بود. موج دوم انقلاب نیز از سپتامبر ۲۰۱۴ در این کشور آغاز شده است. با این حال، تنها قطر را می‌توان تا حدودی متفاوت دید که آن هم معلول رفاه گسترده اقتصادی ناشی از فروش محصولات گازی و توزیع درآمد در میان جمعیت اندک این شیخ‌نشین است (Matthiesen, 2012: 629).

در حقیقت، می‌توان این گونه استدلال کرد که پادشاهان مطلقه عرب (Davidson, 2013b) از درجه‌ای از مشروعیت در میان شهروندان خود برخوردارند که ریشه در مذهب دارد (M. Levins, 2013: 400) تا بدین وسیله حاکمیت خود و به دنبال آن ایجاد مصونیت را در حوزه قدرت توجیه کنند، در حالی که رؤسای جمهوری‌های عربی فاقد این ویژگی بودند (Shadi, 2011). علاوه بر این، پادشاهی منطقه خلیج فارس از ابزارهایی همانند توزیع درآمدهای حاصل از فروش محصولات هیدروکربنی در میان شهروندان، پرداخت یارانه، عرضه خدمات عمومی از جمله در بخش‌های مسکن، آموزش و اشتغال بهره بردند و توانستند بخشی از معترضان را از کف خیابان‌ها دور کنند و دست به اجرای اصلاحات گسترده از بالا بزنند (Muasher, 2013) که این روند به شکل‌گیری طبقه جدید نوگرا در میان شهروندان نیز منجر شده است (El Alaoui, 2013)، در حالی که غالب خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی از متن طبقه متوسط، گروه‌های اسلام‌گرا و نخبگان مردم‌سالار برخاسته‌اند (Sarihan, 2012: 81). این الگوهای اقتصادی مبتنی بر انرژی را می‌توان پاشنه آشیلی برای بقای رژیم‌های محافظه‌کار منطقه دانست که این الگوهای رانتیر در قلب قراردادهای اجتماعی میان حاکمان و شهروندان قرار دارد. به همین علل، پادشاهی‌های منطقه خلیج فارس تلاش دارند تا وارد دوران پس از رانتیرسم شوند و بخش‌هایی از قدرت اقتصادی خود را به جوامع مدنی و طبقه متوسط نوگرای جدید تفویض کنند (Reem, 2013). جنبش‌های اعتراضی در این نظام‌های سیاسی محافظه‌کار با حضور گسترده و نقش‌آفرین طبقه جوان، به عنوان کارگزار اصلی و برخوردار از هنجارها، ارزش‌ها و هویت تازه‌ای در قبال ساختار حاکم، همچنان ادامه دارد و البته با نوساناتی همراه است، اما آنچه مهم است این است که فارغ از شرایط اقتصادی کنونی، فهم جدید از حقوق مبنایی و اساسی، هویت و عدالت در کنار باورهای اسلامی بخش مهمی از خودآگاهی ملی را در شهروندان عرب حوزه خلیج فارس در سال‌های پیش‌رو در خود خواهد داشت، در حالی که این هنجارها و ارزش‌ها در دهه‌های گذشته نادیده گرفته شده است.

همچنین، با توجه به نرخ بالای رشد جمعیت و کاهش توانایی شیوخ در تداوم دادن یارانه به شهروندان در ازای رضایت سیاسی که ناشی از کاهش منابع هیدروکربنی از نظر حجم، بها و اهمیت استراتژیکی صورت می‌گیرد، نگرانی‌ها در خصوص مسائل مرتبط با اقتصاد سیاسی و احتمال فشار مضاعف در آینده وجود دارد (Krane, 2012). جدا از ارتباطات اقتصادی، برخی پادشاهی‌های منطقه مناسبات نظامی و سیاسی گسترده‌ای با برخی قدرت‌های غربی دارند و جای شکی نیز وجود ندارد که ثبات برخی از این متحدان منطقه‌ای، به‌ویژه عربستان و قطر، نقش مهمی در بازارهای انرژی جهانی دارد. در حالی که تولید از منابع غیرمتعارف نفت و گاز، به‌ویژه در آمریکای شمالی، افزایش یافته و حتی تولید نفت آمریکا در سال ۲۰۱۴ از عربستان سعودی نیز گوی سبقت گرفته است که خود نشان‌دهنده کاهش وابستگی این کشور به انرژی خلیج فارس است (IEA, 2013)، در کنار راهبرد نگاه به شرق در آمریکا در دو دهه آینده، به نظر می‌رسد این شیخ‌نشین‌ها از اهمیت راهبردی گذشته برای متحدان غربی برخوردار نیستند (Ayub, 2013: 1) که زمینه تحقق بیداری چهارم غربی را در آینده نزدیک تقویت می‌کند. از این منظر، سرنگونی نظام سیاسی در بحرین دومینوی سقوط را در نظام‌های پادشاهی حوزه خلیج فارس رقم می‌زند (دیویدسون، ۱۳۹۲) که کریستوفر دیویدسون از آن به «جریان خلیج فارس»^۱ (Davidson, 2011) تعبیر می‌کند. شوک ناشی از این موج جدید بیداری در عرصه بین‌المللی قادر است ساختار تک‌قطبی آمریکایی-انگلیسی شکل گرفته پس از جنگ سرد را به نظام چندقطبی تغییر دهد (Davidson, 2013b).

به طور خلاصه، پادشاهی‌های حوزه خلیج فارس با چالش‌های گوناگونی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت روبه‌رویند. برای نمونه می‌توان به تغییرات جمعیتی و افزایش قابل توجه نسل جوان عموماً تحصیل کرده و مسلح به ابزارهای فناوری جدید، تقاضاهای فزاینده در خصوص حقوق مدنی، بخش‌های عمومی و دولتی اشباع‌شده، اندک بودن فرصت‌های شغلی در بخش‌های خصوصی کمتر توسعه‌یافته، الگوهای غیرسازنده رانتجو، کاهش احتمالی توزیع یارانه‌ها، افزایش نامناسب هزینه‌های عمومی و سیاست‌های مالی ناپایدار در کنار افزایش شدید مصرف انرژی با بهای مناسب اشاره داشت (M. Levins, 2013: 384). در حال حاضر، نوعی آرامش لرزان در شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس مشاهده می‌گردد، اما معضلات اصلی همچنان پابرجاست. واکنش‌های ساختارهای سیاسی حاکم بر این کشور به ارزش‌ها و هنجارهای شکل گرفته این موضوع را مطرح می‌کند که آیا این نظام‌ها در مسیر انتقال دموکراتیکی در آینده دست‌کم به پادشاهی‌های مشروطه تغییر خواهند یافت (Hertog, 2011) یا رویارویی‌های خیابانی به منظور تغییر کامل ساختار سیاسی حاکم تقویت و در نهایت

1. (Persian) Gulf Stream

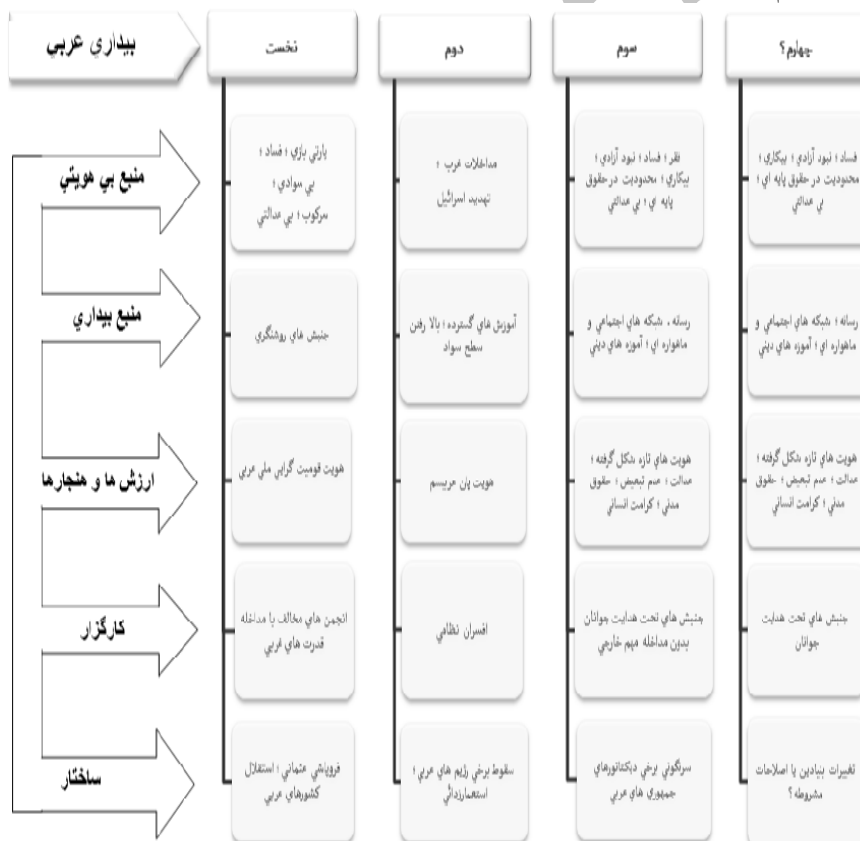
دولت‌های پسااستعماری منطقه به حکومت‌های پس از پسااستعمارگرایی (Roger, 2012) با برخورداری از حقوق دینی، دموکراتیکی، مدنی، قضایی و اجتماعی مبدل خواهند شد.

بیداری چهارم عربی

همان‌طور که پیشتر گفتیم، چهار عامل را می‌توان در شکل‌گیری بیداری عربی تأثیرگذار دانست که کارگزاران در نقش شهروندانی در تلاش به منظور برخورداری از عدالت اجتماعی و اقتصادی و خواهان تحقق آزادی‌های سیاسی و اجتماعی‌اند. این افراد همچنین، به دنبال کرامت انسانی و هویت خود در کنار باورهای مذهبی و دینی‌اند. در حقیقت، سه عنوان و واژه مهم ابعاد گوناگون بیداری‌های عربی را در انحصار خود گرفته‌اند، شامل هنجار و ارزش، هویت، همچنین مشروعیت. جوامع خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا در دهه‌های اخیر تحت حاکمیت دیکتاتورهای اقتدارگرایی قرارداشتند که شهروندان معترض را با سیاست مشت آهنین و با به‌کارگیری خشونت‌های پلیسی و نظامی سرکوب می‌کردند. در واقع، دشواری‌های اقتصادی به همراه نبود آزادی‌های اساسی سیاسی و اجتماعی ظرفیت لازم را برای ناآرامی‌ها ایجاد می‌کرد و محرک روانی عوامل مذکور نیز تلاش برای کسب هویت و احترام به شهروندان عربی بود که سال‌ها تحت سرکوب بودند. این هویت‌یابی و دستیابی به کرامت انسانی ویژگی خاص بیداری عربی اخیر به شمار می‌رود. بر همین پایه، غالب خیزش‌ها پس از ۲۰۱۱ در جمهوری‌های عربی مبتنی بر سطوح روان‌شناختی و ایمنی اشاره‌شده در نظریه نیازهای انسانی بوده است، در حالی که بیداری چهارم عربی احتمالاً بر پایه کسب سطح بالاتری از شکوه و کرامت و تا اندازه‌ای امنیت قرار خواهد داشت و نیازهای اقتصادی اساسی از نقشی بسیار کمتر برخوردار خواهند بود. بنابراین، بیداری آتی در جهان عرب و تأثیرات ژئوپلیتیکی آن بر خاورمیانه و شمال آفریقا از منظر سیاسی و اجتماعی مشاهده می‌شود و شرایط مالی و اقتصادی مناسب موجود در شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس، فضای کمتری را به چشم‌انداز اقتصادی خواهد داد. در نتیجه، جنبش‌های اعتراض‌آمیز عربی از نارضایتی‌های اقتصادی فراتر خواهد رفت و گفتمانی را بر محوریت اصلاحات واقعی سیاسی، تحقق عدالت و آزادی، به‌ویژه کسب کرامت و شکوه انسانی ایجاد می‌کند (Guzansky and Berti, 2013). پس از آنکه موج سوم بیداری عربی در ابعاد داخلی و در سطوح ملی نمود پیدا کرد، موج آتی در منطقه‌ای مشخص رخ خواهد داد. سپس تجلی آن در عرصه بین‌المللی با رویارویی‌هایی نیز همراه خواهد بود و احتمالاً زمینه مداخله نسبی برخی قدرت‌های خارجی را فراهم می‌آورد (El Alaoui, 2013). آنچه اهمیت دارد این است که «نیروی سوم» برای تحقق مردم‌سالاری، حقوق انسانی و تکثرگرایی در این برهه شکل گرفت و دوره انتقالی را هدایت خواهد کرد

(Muasher, 2014). چنانچه دموکراسی‌های حقیقی به دنبال بیداری چهارم عربی شکل بگیرند، در این صورت افکار عمومی عرب از نقشی بسیار بالاتر و مهم‌تر در قیاس با گذشته و در بُعد منطقه‌ای برخوردار خواهد شد و تقاضاهای فزاینده در جهت تحقق حقوق اساسی در ابعاد دینی، مدنی و سیاسی به همراه گسترش فناوری‌های جدید ارتباطات در موفقیت انقلاب‌های عربی و تداوم بیداری عربی در آینده اهمیت خواهند یافت.

شکل ۱ به بررسی بیداری‌های عربی سه‌گانه‌ای می‌پردازد که در یک قرن اخیر در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شکل گرفته که بر پایه شاخص‌های نظریه سازه‌نگاری اجتماعی تفکیک شده است. این شاخص‌ها عبارت است از منابع تحقیر شهروندانی که هویت یا هویت‌های خود را از دست داده‌اند، منبع یا منابع روشننگری در جامعه، هنجارها و ارزش‌های ایجادشده، کارگزار یا کارگزاران به عنوان پیش‌قراولان خیزش‌های مردم و در نهایت، ساختارهای حاکم و سرنوشت نهایی آن‌ها که در مرحله بعد با شاخص‌های مشابه در بیداری احتمالی چهارم عربی مقایسه می‌شود.



شکل ۱. بررسی بیداری‌های عربی سه‌گانه

نتیجه

بیداری انسانی یکی از ابزارهای اصلی و کارآمد در جهت تغییرات ساختاری به شمار می‌رود. ملل عرب از اواسط قرن ۱۸ میلادی تاکنون سه مرحله بیداری داشته‌اند که بر محور تقاضا برای احیای هویت و کرامت انسانی، همچنین به رسمیت شناختن حقوق اسلامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار داشته‌اند. بر همین پایه، نظریه سازه‌انگاری اجتماعی قادر است به بررسی عناصر مذکور در کشورهای عربی بپردازد. انجمن‌های مرتبط با جنبش روشنگری، به منزله کارگزار بیداری نخست، درصدد احیای خودآگاهی و قومیت‌گرایی ملی عربی در دوره حاکمیت امپراتوری عثمانی بودند که البته تنها دستاورد این دوره، جدایی اعراب از سرزمین‌های عثمانی و کسب استقلال بود. ناکامی اعراب در موج اول بیداری عربی، زمینه شکل‌گیری موج دوم بیداری اعراب را فراهم آورد. در واقع، بیداری هویت‌پان عربیسم معلول رشد نرخ سواد و گسترش آموزش در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود که البته به کودتاهای نظامی افسران جوان، به منزله کارگزاران اصلی، نیز منجر شد. سلطه و نفوذ استعمار غرب بر این کشورها در کنار اشغال سرزمین‌های فلسطینی توسط صهیونیست‌ها، موجب شکل‌گیری ملی‌گرایی عربی شد. پراکندگی کشورهای عرب از یکسو و وابستگی آن‌ها به قدرت‌های بین‌المللی، از جمله انگلستان، فرانسه و آمریکا، باعث شد تا ناسیونالیسم رادیکال عرب شکل بگیرد و موج دوم بیداری با هدف وحدت اعراب و در حقیقت، نوعی مبارزه برای کسب استقلال سیاسی و رهایی از سلطه استعمار غرب به‌وجود آید. بر همین اساس، مناسبات حامی‌گرایانه و مبتنی بر نوپدرشاهی زمینه دسترسی ناعادلانه برخی محافل را به منابع دولتی فراهم آورد. همچنین، تلاش برای ملت‌سازی و کسب اتحاد در مقابل قدرت‌های امپریالیستی از ویژگی‌های این دوران محسوب می‌شود. در حالی که امواج نخست و دوم بیداری عرب بر محور قومیت‌گرایی و ملی‌گرایی رادیکال عربی استوار بود، موج سوم بر محور نیازهای واقعی شهروندان کشورهای عرب در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی ایجاد شد و عامل دموکراسی‌سازی در عرصه اطلاعات در پایان دادن به انحصار حاکمان در جامعه نقش مهمی ایفا کرد. شهروندان عرب این احساس را داشتند که دولت‌های اقتدارگرا، همچنین محافظه‌کار در طول سال‌ها و دهه‌های اخیر، هنجارها، ارزش‌ها و حقوق آن‌ها را در جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و مذهبی نادیده گرفته‌اند. بنابراین، خیزش‌های پس از ۲۰۱۱ که جنبش‌های تحت هدایت جوانان آن‌ها را به پیش می‌بردند، عموماً از ابتدا با ماهیتی داخلی و با تقاضاهایی فراینده درخصوص کرامت، هویت، عدالت و اقتصاد آغاز شد، در حالی که ساختارهای حاکم قادر نبود به این درخواست‌ها پاسخ مثبت دهد. علاوه بر این، دو موج اول و دوم بیداری عربی، فرهنگ نخبه‌گرایانه سیاسی را بر جهان عرب حاکم کرد که به گسترش و استحکام اقتدارگرایی

انجامید. موج سوم، در عین حال، دوران جلوه فرهنگ سیاسی مشارکتی و به جولان درآمدن توده‌های شهروندان برای کسب آزادی‌های سیاسی، اجتماعی به همراه حقوق اقتصادی و مدنی و احیای هویت مذهبی را نشان می‌داد. همچنین، موج سوم بیداری عربی دوره فروپاشی مشروعیت نخبگان و مهندسان موج اول و دوم و زمینه‌ساز پیدایش نظام‌های مردم‌سالار است. گرچه در این موج، نخبگان رژیم‌های رادیکال و اقتدارگرای موج دوم و رهبران سنتی محافظه‌کار موج نخست، از خود مقاومت نشان دادند و در برابر خیزش‌های مردمی به سرکوب دست زدند، به نظر نمی‌رسد بتوان با موج چهارم بیداری عربی مقابله کرد که به‌ویژه احتمالاً در میان نظام‌های پادشاهی محافظه‌کار حوزه خلیج فارس رخ خواهد داد. با آغاز موج سوم بیداری در کشورهای عربی، این موج به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تسری پیدا کرد که با تضعیف قراردادهای اجتماعی مبتنی بر الگوی رانت، به منزله پاشنه آشیل شیخ‌نشین‌ها، همراه شده است. با این حال به دلیل برخورداری غالب این کشورها از منابع عظیم هیدروکربنی و در نتیجه توان مالی بالا، شیوه مقابله آن‌ها با اعتراضات مردمی، متفاوت از کشورهای غیررانتجوست و تأکید غالب بر پایه برخورداری از عدالت و آزادی‌های مذهبی، مدنی و سیاسی است. بنابراین، نسل جدید خواستار جایگزینی حقوق انسانی، مردم‌سالاری، عدالت، حاکمیت مشروع مبتنی بر هنجارها و ارزش‌های شکل‌گرفته در عوض تحقیر و عدم احترام به موضوع کرامت انسانی است. شایان ذکر است که بیداری سوم در جمهوری‌های اقتدارگرای عربی غالباً در سطوح پایین‌تر هرم نیازهای انسانی مازلو قرار دارد، در حالی که بیداری احتمالی چهارم در پادشاهی‌های محافظه‌کار خلیج فارس به سطوح بالایی هرم مذکور توجه بیشتری دارد. در حقیقت، پیچیدگی شرایط حاکم بر خاورمیانه از یک‌سو و سیاست بین‌المللی از سوی دیگر چنین مجال را برای بقای اقتدارگرایی سنتی و رادیکال عرب در چشم‌انداز آتی عربی باقی نخواهد گذارد و بیداری چهارم عربی و جایگاه راهبردی خلیج فارس در عرصه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تأثیراتی بین‌المللی در پی خواهد داشت.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. احمدی، حمید (۱۳۹۰) "موج سوم بیداری عرب؛ ریشه‌یابی قیام‌های اخیر در کشورهای عربی"، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۳ اردیبهشت ماه.
۲. دیویدسون، کریستوفر (۱۳۹۲) دومینوی سقوط در خلیج فارس؛ بیداری چهارم در خاورمیانه، ترجمه هوشی سادات، محمد، انتشارات مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳. فاست، لوئیس (۱۳۸۶) روابط بین‌المللی خاورمیانه، ترجمه سلطانی نژاد، احمد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.

(ب) خارجی

4. Abdul Hadi, Mahdi (2013) "The Second Arab Awakening", 2nd edition, Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs/ PASSUA, Al-Quds.
5. Acemoglu, Daron and Robinson, James (2005) *Economic Origins of Dictatorship and Democracy*, Cambridge University Press, UK.
6. Ajami, Fouad (2012) "The Arab Spring at One", *Foreign Affairs*, MAR/APR
7. Ayub, Fatima (2013) "What Does The Gulf Think About The Arab Awakening?", European Council on Foreign Relations, *Gulf Analysis*, April.
8. Barnett, Michael (1998) *Dialogues in Arab Politics: Negotiations in Regional Order*, New York: Columbia University Press, USA.
9. Bayat, Asef (2007) *Making Islam Democratic: Social Movements and the Post-Islamist Turn*, Stanford University Press, USA.
10. Davidson, Christopher (2011) "The Great Arab Revolution and the Gulf States", *Current Intelligence*, January 31st.
11. Davidson, Christopher (2012) "Yes, the Gulf monarchs are in trouble", *Foreign Policy*, November 13th.
12. Davidson, Christopher (2013a) *After the Sheikhs: The Coming Collapse of the Gulf Monarchies*, London: Hurst, UK.
13. Davidson, Christopher (2013b), "The Last of the Sheiks?", *New York Times*, October 18th.
14. Dodge, Toby (2012) "After the Arab Spring: power shift in the Middle East?" in Kitchen, Nicholas (eds.) *the Middle East after the Arab Spring IDEAS reports*, Special reports, SR011, LSE IDEAS, London School of Economics and Political Science.
15. El Alaoui, Hicham Ben Abdallah (2013) "Are the Arab monarchies next?," *Le Monde diplomatique*, January.
16. Fisk, Robert (2011) "a Second Arab Awakening in contemporary Arab history", *The Independent*, March 15th.
17. Garcia, Luz Gómez (2012) "Post-Islamism, the Failure of an Idea: Regards on Islam and Nationalism from Khomeini's Death to the Arab Revolts," *Religion Compass*, Vol. 6, Issue. 10, pp. 451-466.
18. G. Khouri, Rami (2011) "The Arab Awakening," *The Nation*, September 12th.
19. Giddens, Anthony and Pierson, Christopher (1998) *Conversations with Anthony Giddens: making sense of modernity*, Stanford University Press, USA.
20. Guzansky, Yoel and Berti, Enedetta (2013) "The Arab Awakening Cascade of Failing States: Dealing with Post-Revolutionary Stabilization Challenges", *Harvard Journal of Middle Eastern Politics and Policy*, April 12th.
21. Hashemi, Nader (2013) "The Arab Spring Two Years On: Reflections on Dignity, Democracy and Devotion", *The Ethics & International Affairs*, the journal of the Carnegie Council, May 13th.
22. Havva, KÖK (2007) "Reducing Violence: Applying the Human Needs Theory to the Conflict in Chechnya", *Review of International Law and Politics (RILP)*, Vol. 3, No. 11, pp. 89-108.
23. Hinnebusch, Raymond (2003) *The international politics of the Middle East*, Manchester University Press, UK.
24. International Energy Agency_ IEA (2013) "How will global energy markets evolve to 2035?", *World Energy Outlook 2013 Factsheet*, Paris, France.
25. Pope, Laurence (2011) "The Second Arab Awakening", *The New York Times*, February 18th.
26. Kerr, Malcolm (1965) *The Arab Cold War, 1958-1964: A Study of Ideology in Politics*, Oxford University Press, UK.
27. Krane, Jim (2012) *Energy Policy in the Gulf Arab States: Shortage and Reform in the World's Storehouse of Energy*, Judge Business School, Cambridge University, UK.

28. Mahdavi, Mojtaba (2013), "Muslims and Modernities: From Islamism to Post-Islamism?," *Religious Studies and Theology*, Vol 32, No 1.
29. M. Levins, Charlotte (2013) "The Rentier State and the Survival of Arab Absolute Monarchies", *Rutgers Journal of Law and Religion*, Vol. 14, May.
30. Maslow, Abraham (1943) "A theory of human motivation," *Psychological Review*, 50(4), 370-96 Retrieved from <http://psychclassics.yorku.ca/Maslow/motivation.htm>.
31. Maslow, Abraham (1954) *Motivation and personality*, New York: Harper, USA.
32. Matthiesen, Tobias (2012) "A Saudi spring? The Shia protest movement in the Eastern Province 2011-2012," *Middle East Journal*, 66(4).
33. Muasher, Marwan (2013) "Year Four of the Arab Awakening", *Carnegie Endowment For International Peace*, December 12th.
34. Muasher, Marwan (2014) *The current Arab Awakening and the Battle for Pluralism*, Yale University Press, USA.
35. Owen, Roger (2012) *The Rise and Fall of Arab Presidents for Life*, Harvard University Press, USA.
36. Ramadan, Tariq (2012) *Islam and the Arab Awakening*, Oxford University Press, UK.
37. R. Beissinger, Mark (2012) "Russian Civil Societies, Conventional and Virtual", *Taiwan Journal of Democracy*, No.2, pp. 91-104.
38. Reem, Alissa (2013) "Building for Oil: Corporate Colonialism, Nationalism and Urban Modernity in Ahmadi, 1946-1992", *The Association for Gulf and Arabian Peninsula Studies/ AGAPS PhD Dissertation Award 2013: Winner*, *Journal of Arabian Studies*, Vol. 3, Issue. 2, December.
39. Reus-Smit, Christian (2009) "Constructivism", in Burchill, Scott et. al., *Theories of International Relations*, Palgrave Macmillan, USA.
40. Sarihan, Ali (2012) "Is the Arab Spring in the Third Wave of Democratization? The Case of Syria and Egypt," *Turkish Journal of Politics*, Vol. 3, No. 1, Summer.
41. Shadi, Hamid (2011) *Why the Middle East Monarchies Might Hold On*, Brookings. March 8th.
42. Trimberger, Ellen Key (1978) *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru*, NJ: Transaction Publishers, USA.
43. Ulrichsen, Kristian Coates (2012) "Small states with a big role: Qatar and the UAE in the aftermath of the Arab spring", *Durham University Sheikh Nasser al-Mohammad Al-Sabah Publication Series* 3, September.
44. V. Korotayev, Andrey and V. Zinkina, Julia (2011) "Egyptian revolution: a demographic structural analysis", *Contemporary World*, Spring.
45. Welzel, Christian (2009) *Theories of Democratization*, Oxford University Press, UK.